



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۰۳ اکتوبر ۲۰۲۲

بریالی دربابایی

ارسالی : میر عبدالرحیم عزیز

بیانید جمعیت، شورای نظار و "مسعود" را بهتر بشناسیم

قسمت ششم

چنانکه در بحث قبلی نیز به این نکته مهم اشاره شد، که اکثریت اعضای کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق»؛ مثل پنجشیری، کشتمند، محمود بریالی، نومحمد نور، بعد ها گلاب زوی، فرید مزدک و سایر همدیفانشان (به علاوه ای بیشترین تعداد حزبی هایشان که به طور علنی از جانب آنان به مسؤلین بالای حزب معرفی میشد)، هر یک از خود شبکه جاسوسی کاملاً مخفی که متشکل از اشخاص مورد اطمینان، وابستگان و اقوام بسیار قابل اعتماد شان بود، داشتند. شماری از مجموع اعضای شبکه جاسوسی منصوبه ای هر یک، همانند آنده از اعضای «حزب دموکراتیک خلق»، که سالها قبل در «ضبط احوالات» و در تمامی نهاد های سیاسی ضد شوروی نفوذ کرده بودند، بعد از ۶ جدی در ساختار (بدنه ای اصلی) خاد نیز مثل سایر اعضای حزب سهم گرفتند.

مطابق دستور روسها، اهرم مجموعه قدرت شبکه مخفی آنده از سرسپرده ترین و مطمئنترین اعضای مرکز؛ در دست خود همان عضو بود. با مثالی در زمینه، موضوع را وضاحت بیشتر میدهم: نور محمد نور با یکتن از مقتدرترین مشاورین روسی، تصمیم می گیرند به پول هنگفتی دست یابند. نور پنج تن از اعضای جوان شبکه مخفی اشرا (که عضو خاد نیز بودند و داکتر نجیب از رابطه شان با وی کدام اطلاعی نداشت) توظیف می کند، تا پولهای تاجران سرای تایر و چای فروشی مقابل «مسجد پل خشتی» را به اصطلاح مصادره کنند. (چهار تن اعضای این شبکه فارغ التحصیل پوهنتون بودند)، اینها با استفاده از عضویت شان در خاد، میلیونها افغانی نقد، چک و اسعار خارجی دکانهای چای فروشی آن سرای بزرگ و معروف را، که به خاطر روز های عید... مسدود شده بود، طی سه شب و سه روز اقامت در آن سرای سرقت نمودند. مطابق پلان مطروحه

یک تن از اینها با قسمتی از پولهای دست داشته (البته غرض کار و بار جاسوسی) به پاکستان «فرار» نمود، تا از آنجا به کدام کشور غربی «پناهنده» گردد. سایرین، یعنی **مجید** از کارته پروان، **حشمت** از شهرنو (مشهور به «حشمت خوبان») ، جوان چهارمی از اهالی کابل بنام **زلمی** و فرد پنجمی که وی نیز «**زلمی قندهاری**» نامیده می شد، بدون استیذان جلال خاد داکتر نجیب، مبادرت به عمل سرقت نمودند. اینها توسط خاد گرفتار و هر یک محکوم به ۲۰ سال زندان شدند. افراد این شبکه در زندان نیز به فعالیت های استخباراتی و سیاسی مشغول بودند. و آتش افتراق بین زندانیان منصوب به اقوام و... ، کشور را دامن میزدند.

غوربندی در صفحه ۱۲۳ کتابش، نوشته است: « به هر صورت در حالیکه بودن شک هوس انتقامگیری و قدرت طلبی برای کارمل، بریالی و علایق دیوانه وار انتیکی برای کاویانی و مزدک انگیزه های نیرومندی بوده؛ اما سر اصلی نخ به دست روسها بود، که بنام حفظ ساحه نفوذ و حمایت از منافع خود تصمیم گرفته بودند تا نجیب الله را سقوط دهند. به این منظور عوامل و اجنت های خود را به کار انداختند. »

در رابطه با انتقال قدرت از جلال خاد نجیب الله که زیر عنوان «سقوط» از صحنه کشیده شد به «ائتلاف شمال» ای که اجزای متشکله ای آن به سر باندی مسعود با هزار تسمه به امپریالیزم شوروی وصل بود (و شکل گیری مخفیانه ای آن از مدتها قبل، به دستور روسها و ذریعه تعدادی از اعضای کمیته مرکزی «حزب دموکراتیک خلق»، مانند مزدک و محمود بریالی و امثال شان انجام یافته بود) یک تن از اعضای مهم کمیته مرکزی این حزب، یعنی فقیر محمد ودان، در صفحه ۸۶ اثرش «دشنه های سرخ» می نویسد: «...مگر توطئه (توطئه علیه نجیب الله) ادامه یافت. عامل دیگر فعال در امر سازماندهی توطئه رئیس اداره اطلاعاتی شهر دوشنبه بنام حارث شاه بود. موصوف قبلاً در ریاست امنیت دولتی (خاد) ولایت بلخ بحیث مشاور کار می نمود. و با کادر های ملکی و نظامی ولایات شمال افغانستان شناخت کامل داشت او که به زبان فارسی تاجیکی حرف میزد عضو ارتباطی با سران ائتلاف شمال محسوب میگردید.» (تکیه- دُرَبابایی)

با خوانندگان گرامی در میان می گذارم که، اگر جنرال **عظیمی** در این قسمت چیزهای نوشته و یا غوربندی بنابر کشمکش های درون حزب شان، در تحلیل هایش سایه روشن هایی از روابط «ناپلیون مسعود» را با شوروی افشا و بر آن تأکید کرده است. و یا فقیر محمد ودان در همین رابطه مسایلی را روشن ساخته است. نقل قول از این سه تن اعضای برجسته و بسیار مهم حزب (اولی قاتل مستقیم هزاران تن مبارز جنگ مقاومت، و دومی که در تمامی جنایات و کشتار دولت

تره کی - امین سهیم بوده، و سومی از یاران بسیار نزدیک جلاّد خاد و رئیس دولت پوشالی بوده است)، بدان معنی نباید تلقی گردد، که مجموع نوشته های اینان مورد تائید این قلم می باشد. همچون نوشته ها می باید به نقد کشیده شوند. و منتقدان ابداً اجازه ندهند که اینان، قباحت را از قبح بردارند و قبح را خصلت عام بخشیده آنرا طبیعی وانمود سازند؛ چنانکه جاسوس های شوروی سابق که هم اکنون زنجیر قلاده ای شان به دست دولت فعلی امپریالیزم روسیه می باشد، اعم از خادی ها و سایر عناصر مربوط به شبکه های استخباراتی روس؛ جاسوسی شان را یک عمل «انقلابی» می خوانند.

به مصاحبه میرزا شکور زاده نویسنده تاجک با «مسعود قهرمان» که درج روزنامه اطلاعات چاپ تهران مورخ ۱۰/۱۰/۱۳۷۵، و در صفحه ۳۶۵ «مرد استوار و امید وار به افقهای دور» نیز چاپ شده است، در زیر توجه نمائیم:

سوال شکور زاده از مسعود: " منظور من این است که خاطره ای کدام یک از درگیرها با دشمن در ذهنتان بیش از دیگر خاطرات، برجسته می نماید، خاطره ضربه ای مهلک به دشمن؟ ".
مسعود، که می خواهد سر و صدایش بیشتر در تاجکستان و ایران بیچد، به لاف و پتاق پرداخته، ناخود آگاه خودش را رسوا نموده؛ می فرماید:

" ... (شوروی ها) شمار وسیعی از نیرو های خود را وارد منطقه کردند و این یکی از عملیات بسیار مشهور شوروی ها بود که فکر می کردند که با این تهاجم سنجیده شده همه چیز را تمام خواهند کرد. من پیش از آغاز این عملیات یعنی بیست روز قبل از آغاز حمله از برنامه آنها مطلع شدم و اطلاعات این حمله از مرکز فرماندهی قوای شوروی به دستم رسید. جالب این است که بخش زیاد از اطلاعات را از جنرال های ارتش سرخ می گرفتم و این اطلاعات را نه در برابر پول؛ بلکه از طریق جنرال هائی که از ملیت های مختلف بوده و از شوروی ها بیزار بودند دریافت میکردیم [آیا بیزاری، نفرت و انزجار این جنرالها از رژیم شان آنقدر بیحد و غیر قابل تحمل شده بود که حتی به فرزندان و تازه جوانان، از ملیت های خودشان هم، که شامل اردوی شوروی بوده و بر ضد رزمندگان نیروهای مقاومت ما می جنگیدند، رحم نکرده، آنانرا زیر تیغ «غازی مسعود» قرار میدادند؟! - «بچه امک شاخ دروغت بشکند» - دربابایی] . اطلاعاتی که ما را حتی از کوچکترین مسایل با خبر می ساخت... جاسوس های دو جانبه ای که ما داشتیم از آنها به خوبی استفاده می کردیم.. " .

حال توجه شما خوانندگان گرامی را به همزبانی و همسویی تورن جنرال «الکساندر لیاخفسکی» نویسنده کتاب «توفان در افغانستان» با مسعود که وی را دارای قدرت استخبارتی همپراز شوروی وانمود می کند جلب می نمایم: تورن جنرال مذکور، بعد از اینکه به تضاد میان K.G.B و G.R.U در کشورش اشاره می نماید، می نویسد :

" ... نماینده استخبارات نظامی (سرهنگ دوم اناتولی. ت) متهم به همدستی با احمد شاه مسعود گردید، او را به مسکو فرا خوانده، از نیروی مسلح شوروی بیرون راندند، مگر چندی بعد با اعلام مشی مصالحه ملی در افغانستان، پیشنهاد کردند، بار دیگر به افغانستان آمده، به اجرای وظایف خود پرداخته کار را با مسعود ادامه بدهد. مگر او از انجام این کار خودداری کرد."

(درج صفحات ۹۷ و ۹۹ «توفان در افغانستان» و صفحه ۱۰۱۰ «احمد شاه مسعود» از آقای رحیمی).

بررسی نوشته جنرال «لیاخفسکی»، در مورد آن صاحب منصب شدیداً اهانت شده و از قوای مسلح شوروی اخراج گردیده را به خوانندگان با درایت می گذارم.

سایر نظامیان بلند رتبه روسی، در رابطه به «همکاری» جنرالها و صاحب منصبان اردوی آنکشور با مسعود، تلویحاً اشاراتی دارند؛ مگر جنرال «لیاخفسکی» بر جاسوسی کردن صاحب منصبان اردوی روسیه برای «مسعود قهرمان» منتها با کاربرد کلمه آبرومندتر («همکاری») با وضاحت مهر تائید می زند، تا نازدانه ای. G.R.U را در آینده، از زبان اجنت های کشورش؛ چون کهگدای ها، برای مردم افغانستان «بابای آزادی افغانستان»؛ «تاج آزادی افغانستان»؛ «رهبر استوار قامت»؛ «کوه بابا» و... بسازند.

بر پاسخ رهبر دروغ گویان جهان «مسعود کج کلاه»، به شکور زاده نمی توان بی تبصره گذشت. در جریان جنگ جهانی اول، به خصوص جنگ جهانی دوم، دو جهت متخاصم جنگ (متفقین از یکطرف، و کشور های محور از جانبی دیگر) دارای نظامات متکامل دولتی و امکانات وسیع مالی و تکنولوژی پیشرفته ای اسلحه سازی و اطلاعات بودند؛ همچنان سیستم ها و شبکه های اطلاعات و ضد اطلاعات را با پیشینه چند قرن تجربیات عظیم جاسوسی در اختیار داشتند، متکی بر همین داشته ها از کانالهای نهانی اطلاعاتی و بستر های نامرئی استخباراتی، که قبلاً تدارک دیده بودند، و یا بعداً مطابق نیازمندیهای شرایط نوین اقتصادی، نظامی، استخباراتی، آن را مهیا ساخته بودند؛ بر ضد همدیگر عمل می کردند.

این کشور ها با پذیرش تهلکه و افتضاحات سیاسی که در بدترین شکل آن، اغلباً منجر به قطع مناسبات دیپلماتیک میان طرفین در گیر جنگِ مخفیانه تشکیلاتی میگردید_ اجنت های کارگشته و آزموده ای شانرا در درون نهاد های مخفی یکدیگر می فرستادند، تا اگر از طرح ها و پلان های اقتصادی، سیاسی، نظامی و... طرف مقابل آگاه گردند.

حالا که فرمانده ولسوالی پنج شیر «قهرمان مسعود» در حلقه ای لافوکان کشور وجود ندارد، از سر دارة بعدی وی، یعنی فهیم خادیسست و دانه خور امپریالیزم متجاوز امریکا، بایست پرسید، که مسعود در نبود چنین دولتی که شاخصترین نکات آن در بالا تذکار یافت از کدام تأسیسات و امکانات دیگر در ولسوالی پنجشیر استفاده می نمود که جاسوسان خود را در داخل شوروی (آنهم در درون قشله های عسکری) اعزام می کرد، و جنرالهای مهم ارتش سرخ را وادار به جاسوسی برای «شورای نظار»، و بر ضد کشور خودشان می نمود، تا به مردم و نظام خود خیانت کنند و سینه ای فرزندان شان را آماج گلوله های افراد مسعود بسازند، تا مانع تلفات نیروی خادی - جهادی وی گردند(!)، مسلماً، استثنا میتواند وجود داشته باشد؛ مگر نه در رابطه ای جاسوسی جنرالها شوروی برای مسعود .

بگذار باین دروغ پردازی های خنده آور قافله سالار جهاد دورغین، میرزا شکور زاده ها، سردوکوف ها، برنارد هانری ها، لویی ها، چنگیز پهلوان ها، رضا دقتی ها، سپانلوها و سایر جاسوسان و هوادار ساخته شدگان داخلی و خارجی خود غرض مسعود، به خاطر فریب مردم ما، در حیرت و شگفتی کذایی خویش فرو روند؛ اما مردم را نمی توان با اینهمه، های و هوی تبلیغاتی و مداحی، با شیوه ادبیات «حقیقت انقلاب ثور» ی؛ ادا و اطوار دراماتیک و شعبده بازی های قلمی و زبان بازی های رادیویی؛ اغفال کرد.

۷ - داکتر نجیب، زندانی یا مصاحب احمدشاه مسعود:

در زیر عنوان « داکتر نجیب، زندانی یا مصاحب احمد شاه مسعود» (مندرجه شماره ۴۴ میزان ۱۳۷۵ سپتمبر ۱۹۶۶ مجله «پیام زن» نشریه «راوا») که بریده ای از «فرانسپرس» در باره مسعود نیز در آن منعکس گردیده ؛ چنین می خوانیم:

« از همان اولین روز ها که با قدم پر فاجعه ای بنیاد گرایان، خون کابل ریخت و کشور به قلمرو های متعدد تحت سلطه ای جنایتبار جهادیه تقسیم گشت و قانون جنگل بر آن سایه افکند، برای همه جالب بود که بنیادگرایان رنگارنگ و بخصوص آنانی که کابل را در چنگ داشتند، با داکتر نجیب خاین چه خواهند کرد. طبعاً همه حدس می زدند که یکی از اولین کسانی که به سزای جنایاتش خواهد

رسید او است. اما خام بودن این حدس که از عدم شناخت کافی ماهیت بنیادگرایان مایه می گرفت، به زودی اثبات گردید و مردم فهمیدند که خیانت کاران جهادی فقط تا آنجا و آن زمان در باره اسلام و زدن و بستن و کشتن پرچمی ها و خلقی ها کف بر دهان می آرند که منافع سیاسی شان اقتضا کند؛ فهمیدند که اسلام برای این فاشیست ها صرفاً و سیله ایست جهت کسب قدرت سیاسی، چیزی که حاضرند در راهش به هر گونه قرآن خوری، سازشکاری و زیر پا کردن ابتدایی ترین اصول دین تن در دهند.

برخورد آنان با داکتر نجیب بهترین گواه ادعای فوق است: **بیش از ۵۰ هزار نفر در کابل در خون غلتیدند ولی بینی نجیب خان خون نشد** و در اوج هرج و مرج، تا میدان هوایی رفت و از آنجا هم صحیح و سلامت به جای انتخابیش (نمایندهگی ملل متحد در کابل) برگردانده شد؛ کابل سوخت و غربال شد اما به پناهگاه نجیب خان آسیبی نرسید که نرسید؛ تمام مناطق کابل بین تبهکاران دست بدست گشت اما پناهگاه دیو خاد از اول تا آخر در دست «استاد» و احمد شاه مسعود باقی ماند؛ تا در جریان سگ جنگی ها علیه هر کدام از «امیران» و امیرچه ها دهها سوء قصد صورت گرفت اما حیات وی لحظه ای مورد تهدید واقع نشد؛ مردم کابل چهار سال است که از فرط قیمتی و قحطی دهشتناک کودکان شان را می فروشند، خودکشی می کنند و جان می دهند اما برای نجیب خاد و یارانش از خارج غذا و دوا می آورند؛ خاینان جهادی فلم ها و سینما ها و کتابخانه ها و کتاب فروشی ها را سوزاندند، اما برای او هر گونه فلم و کتاب را که میل کند مهیا می سازند؛ رهنان جهادی هر چه نام و نشانی از تیلیفون و مخابرات بود، زدند و یا نابود کردند اما برای جاسوس کارکشته K.G.B. تیلیفون ماهواره ای تدارک دیدند تا هر روز با عیال و دوستانش در سراسر دنیا در تماس باشد؛ بالاخره راکت های گلبدین خاین هم هر جا اصابت می کردند به استثنای محل زندگی وی. و فقط یک «غفلت» طالبان کافیسست که جلاد به ظاهر اسیر، روزی همانند «بچه» فلم هندی توسط هلی کوپتری از محل اقامتش به میدان هوایی کابل و از آنجا مستقیماً به دهلی یا تاشکند انتقال یابد! اما اینها هیچ تعجبی ندارد. زیرا که هر کدام از امیرک ها می خواستند نجیب را منحیث سوگلی از آن خود داشته باشند تا غیر از وجه المصلحه قرار دادن های او، از تجاریش در «دولتمداری»، حتی مسایل «ذات البینی»، «بین الافغانی»، «مسایل بین المللی» و از این قبیل استفاده کنند.

این را تنها ما نمی گوئیم. بوی روابط «برادران»، اسلامی و جهادی سر قصاب خاد با «رهبران» جهادی آنقدر بالا گرفت که فرانسپرس- که در جانبداری از استاد و احمد شاه مسعود معروف است نیز ضمن گزارشی در ۲۲ می ۱۹۹۶ نوشت: "نجیب الله ۴۹ ساله پشت دیوار های بلند کانکریتی

و تحت مراقبت پولیس سری مخوف خاد که در گذشته خودش ریاست آنرا داشت بسر می برد. وضع او از نظر جسمی و روحی خوب است. نجیب الله که یا ور، یک وزیرش و اسحق توخی را با خود دارد، فراوان می خواند، بطور منظم ورزش می کند و قرار معلوم نمازش هم قضا نمی شود. گاهی اوقات رهبران مجاهدین به ملاقات او رفته به تحلیل هایش در باره وضع در افغانستان که گویا از درخشانی و اعتبار بسیاری بر خوردار است، گوش می دهند.

آنانی که به ملاقات وی می روند شامل احمد شاه مسعود قهرمان جنگ ضد شوروی و مرد نیرومند نظامی رژیم برهان الدین ربانی در کابل می باشد. "

شاید خبرگزاری هوادار آقای احمد شاه مسعود به این منظور «راز» را افشاء کرده که نشان دهد «قهرمان ضد شوروی» هوشیارتر از سایر «قیادیها» است چون مثل یک جنتلمین بدون نره ای خجالت ساعت ها پای صحبت نجیب می نشیند و بعد هم عندالضرورت «تحلیل های درخشان» او را در مصاحبه ها و گفتار هایش نشخوار می کند.

بهر حال اگر یک چنین خبری را «پیام زن» منتشر می کرد، جمیع «برادران» قوله سر می دادند که ضد اسلام استیم و علیه «رهبران جهادی» اتهام می بندیم! اما اینک برادران خاین با بی فکری و خرابی حافظه دوستان فرانسوی چه می کنند؟ در این مورد حتی آن دستپاک همیشگی «مداخلات خارجی» نیز به درد نمی خورد چون خبر از سوی درز کرده که اولاً او را «قهرمان» می نامد و بعد از راز و نیازش با نجیب می گوید. لیکن به نظر نمی رسد «استاد» یا «مرد نیرومند نظامی» از این رسوایی احساس شرمساری کنند. بخوبی آگاهند که در چنین تنوری مشغول بریان کردن مردم ما هستند که عجالتاً این نوع ریاکاریها و حقارت های جهادی آندو و شرکا چیزی بر آتش آن دوزخ نمی افزاید. معذالک این سوال تا روز قیام و انتقام ذهن کودکان ما را هم خواهد آزرده:

آقایان «استاد» و «قهرمان مسعود» چگونه است که میهن فروش کلان، جاسوس مشهور K.G.B. و جلاد مخوف خاد، با سوابق نظیر برادر حکمتیار صاحب زنده می ماند و از محضرش به کسب فیض می پردازید، اما هر چند وقت بعد عده ای مجرم بیچاره ای غیر جهادی را در ملا عام به دار می زنید و از آن " می لافید؟ " «.

به یقین که خوانندگان کاوشگر تا اینجا موضوع را با اشتیاق دنبال نموده می خواهند بدانند که دو سال بعد از انتشار حقایق مستند در «پیام زن» (متکی به گزارش فرانسپرس در قسمت مرآده مسعود با داکتر نجیب)؛ از مصاحبه مورخه ۱۳۷۷-۱۹۹۸ «سردوکوف» روسی خبر نگار مجله

«لیتما» چاپ مسکو با مسعود (مدرجه صفحات ۳۸۸ و ۳۸۹ کتاب «مرد استوار و امیدوار به افق های دور»)، چه چیزی دستگیر شان خواهد شد :

سوال «سردوکف» از مسعود: " طالبان او (نجیب) را اعدام کردند، شما مرگ یک دشمن سوگند خورده ای خود را چگونه ارزیابی می کنید ؟ "

مسعود می گوید: " آری ما دشمن بودیم، ولی هنگامیکه اوضاع و احوال تغییر کرد و قوای شوروی افغانستان را ترک (!) کرد مناسبات ما بهتر شد. پیش از اشغال کابل توسط طالبان، نجیب الله در مقر نمایندگی ملل متحد مخفی شده بود. ما نمی خواستیم به او آسیبی برسد. و من قبل از ترک کابل نفر خود را نزد او فرستادم و پیشنهاد کردم نزد من بیاید و اگر او نزد ما می آمد، پس از آن هر جا که دلش می خواست مثلاً نزد همسرش و نزدیکانش به هند برود، می توانست اما دعوت مرا نه پذیرفت . "

سوال سردوکف از مسعود: " شاید دلیلی داشت که قبول نکند، مثلاً به شما اعتماد نکرد؟ " جواب مسعود: " خیر اینطور نبوده، به موقعش کمک کردیم ... و این بار نیز به خاطر این پیشنهاد از من سپاسگزاری نمود. فقط یک چیز از من تقاضا کرد که دو نفر محافظ به او بدهم او گفته بود که چون مهمان ملل متحد است؛ خطری تهدیدش نمی کند. من آن دو محافظ را در اختیار نجیب گذاشتم، ... " .

پایان قسمت ششم

ادامه دارد...